****

[**تذکر دو مطلب در کلام اخوند** 1](#_Toc495596719)

[مطلب اول: عبور ساده اخوند از تعریف های اجتهاد 1](#_Toc495596720)

[**نقد کلام اخوند** 2](#_Toc495596721)

[**موضوع اثر بودن اجتهاد در هر دو تعریف** 2](#_Toc495596722)

[**کیفیت حصول ملکه** 2](#_Toc495596723)

[**طعن استرابادی به اصولیون** 3](#_Toc495596724)

[**تخطئه استر ابادی** 3](#_Toc495596725)

[**عدم کفایت تبدیل کلمه ظن به حجت در وفق بین اصولیون و اخباریها** 4](#_Toc495596726)

**موضوع**: نزاع بین اخباری و اصولی در اجتهاد /تعریف اجتهاد /اجتهاد و تقلید

**خلاصه مباحث گذشته:**

**استاد در جلسه قبل فرمود که تعریف اجهاد از لحاظ لغت به مشقت درست نیست بلکه به معنای تلاش خاصی است یعنی تلاش همراه با زحمت زیاد. بعد به تعریف اصطلاحی اجتهاد پرداخته شد که دو تعریف ارئه شد که عبارت بود از استفراغ الوسع برای تحصیل ظن به حکم شرعی و یا ملکه ای است که قادر بر استنباط احکام است. جناب اخوند فرموده بود که به جای کلمه ظن به حکم شرعی اولی این است که کلمه ی حجت اورده شود. و این تبدیل مقدمه ای بود برای طرح اشکال اخباری ها و جواب از انها شد.**

## تذکر دو مطلب در کلام اخوند

### مطلب اول: عبور ساده اخوند از تعریف های اجتهاد

که البته خیلی مهم نیست عبارت است از اینکه اخوند فرمود دو تعریف برای اجتهاد شده است که یکی از انها استفراغ الوسع است بنا بر این مجرد تحصیل حجت شرعی در تعریف کفایت نمیکند زیرا مقلد هم وقتی به مجتهد رجوع میکند تحصیل حجت شرعی کرده است ولی ااستفراغ الوسع نداشته است پس استفراغ الوسع در تعریف لازم است و یا اینکه به ملکه تعریف شده است. بعد فرمود این دو تعریف یک ماهیت را میخواهند بیان کننند و هرکدام به یک حقیقت اشاره دارند

#### نقد کلام اخوند

اینکه ایشان این مطلب را اینقدر سهل گرفته است درست نسیت بلکه این دو تعریف باهم تفاوت دارند. کسانی که به استفراغ الوسع تعریف کرده اند صفت فعل و عنوان فعل گرفته اند و ان را فعلی از افعال گرفته اند و کسانی که به ملکه تعریف کرده اند اجتهاد را حالتی از حالات دانسته اند.

**نظیر:** این اختلاف در تعریف در اینجا مانند اختلاف تعریف در باب عدالت است. بعضی ان را ملکه تعریف کرده اند و صفت راسخه دانسته اند فلذا بچه ای که به اول سن بلوغ رسیده است صفت عدالت ندارد بلکه باید در اثر انجام واجبات و ترک محرمات و مداومت بر انها این ملکه برای او حاصل شود.بعضی هم عدالت را تعریف میکنند به این که استقامت در جاده شریعت داشته باشد پس کسی که اول بلوغ است و هنوز حرامی انجام نداده است عدالت را دارد زیرا در جاده شریعت است.

#### موضوع اثر بودن اجتهاد در هر دو تعریف

در ذهن ما این است که اجتهاد به هر دو معنا امده است مانند بعضی از حرفه های دیکر. میگویند فلانی به مرتبه ی اجتهاد رسیده است منطور همان ملکه است و گاهی میگویند فلانی مشغول اجتهاد است یعنی در حال استفراغ الوسع است وغالبا عنوان مشتق بر ملکه اطلاق میشود فلانی مجتهد است یعنی ملکه اجتهاد را دارد وبعضی از عناوین بر تلبس به مبدا اطلاق میشود فلان اجتهد فاخطا

به عبارت دیگر بعضی از عناوین که موضوع برای اثر است به اعتبار ان ملکه است مثلا بر مجتهد حرام است تقلید که به اعتبار خود ملکه است و گاهی موضوع اثر اشتغال به ان عنوان است کسی که اجتهاد کرده قضاوت برایش جایز است یعنی حلال و حرام را میشناسد و استفراغ الوسع میکند.

**خلاصه** اینکه اخوند فرموده هر دو تعریف به یک حقیقت اشاره دارد درست نیست بلکه هردو تعریف اولا صحیح است و ثانیا هر کدام موضوع اثار خاصی است و بعضی از اثار برای ملکه است و بعضی بر ای استفراغ الوسع است و همان طور که مصباح[[1]](#footnote-1) گفته است مهم نسیت که تعریف اجتهاد چیست بلکه باید ببینیم که کدام یک موضوع برای چه اثری است.

### کیفیت حصول ملکه

اما این ملکه از کجا حاصل میشود؟ مرحوم حاج شیخ فرموده است[[2]](#footnote-2) این ملکه با سایر ملکات فرق میکند مثلا ملکه عدالت در اثر ترک محرمات و انجام واجبات و مداومت بر ان حاصل میشود و ارام ارام عادل میشود ولی ملکه اجتهاد در اثر تکرار استنباط حاصل نمیشود چون هنوز علم و مقدمات ان حاصل نشده است مانند لغت و اصول..... وبعد ملکه ای برای او حاصل میشود و در اثر استنباط ان ملکه تقویت میشود و استنباط فرع بر ملکه است. خلاصه ملکه با مبادی حاصل میشود ولی با استباط تقویت میشود. بر خلاف عدالت که با تمرین خود انجام واجبات و ترک محرمات حاصل میشود.

### مطلب دوم: تبدیل کلمه ظن به حجت

که مهم است عبارت است از اینکه اخوند با برداشتن کلمه ظن از تعریف و تبدیل ان به حجت وجهی برای تعدی اخباریها از اجتهاد نمیداند و بدعت دانستن اجتهاد وجهی ندارد و تمسک به روایاتی که دلالت بر منع رای و تظنی دارد را در اجتهاد جایی ندارند.

#### طعن استرابادی به اصولیون

مرحوم استرابادی که اصولیون را خیلی ذم کرده است درفوائد میگوید کافی این روایات را اورده است و یک باب هم بعد ان اورده است که عبارت است از اینکه باید رجوع به ائمه شود بعد گفته است که اصولیون عمل به رای کرده اند و رجوع به ائمه را رها کرده اند بنابراین دیگر تحصیل حجت شرعی ربطی به ان روایات ندارد.

کما اینکه وجهی برای تعدی و اعراض از اجتهاد نیست زیرا اخباریها قائلند به اینکه اجتهاد از اهل تسنن است بعد ارام ارام در کتابهای اصولی شیعه امده است مانند کتاب تهذیب علامه.استر ابادی این مطلب را تحقیق کرده است و کیفیت ورود اجتهاد اهل تسنن را به کلمات فقهای شیعه را بیان میکند خصوصا درکتابهای اصولی علامه که سر شار از دلیل های عقلی است.

پس با تبدیل کلمه ظن به حجت دیگر این اشکال و تعدی مجال ندارد.

#### تخطئه استر ابادی

اینکه اجتهاد را اهل تسنن اختراع کرده اند و کتابهای اصولی مفصلی نوشته اند صحیح است و اگر شیعیان اصول مینوشتند خیلی مختصر بوده است چون نیازی نداشته اند و هم عصر امام بوده اند اما اینکه همان اصول را از انها گرفته باشیم صحیح نیست مانند ادبیات که انها تنظیم کرده اند ولی فرق است بین اینکه ادبیات را از انها گرفته ایم وانها چطور عمل میکنند.

اختلاف اصول ما با اهل تسنن اختلاف ماهوی است اصول انها غالبا قیاس و استحسان و مصالح مرسله است و در پاره ای موارد از بعضی مباحث ادبی بحث میکنند چجور شده است که استر ابادی فقط اصول انها را خوانده است و مباحث اصول اهل تسنن را بیان میکند و انها را قدح میکند و بعد اصلیون مارا به انها ملحق میکند و انها را قدح میکند.

پس نه روایات منع از تظنی و غیره شامل اصولیون است و نه اصول ما مثل اصول اهل تسنن است ومقصد ما تحصیل حجت بر حکم شرعی است و راه ما هم از انها جداست.

#### عدم کفایت تبدیل کلمه ظن به حجت در وفق بین اصولیون و اخباریها

اینکه با تبدیل یک کلمه اخوند میخواهد بین اصولیون و اخباریها وفق بدهد درست نیست زیرا اخباریها همین تعریف را قبول ندارند زیرا انها میگوینداستفراغ الوسع برای تحصیل حجت شرعی است نه عقلی در حالی که شما حجت را اعم میدانید و اجتهاد غور در روایات است و تمام احکام شرعی به قطع و یقین بیان شده است مانند ضروریات و بدیهیات. اگردر بعضی از موضوعات هم روایتی از ائمه به ما نرسیده باشد ائمه حکم همان واقعه را نیز بیان فرموده اند و دستور به توقف و احتیاط کرده اندپس با تبدیل کلمه ظن به حجت اختلاف را حل نمیکند.

ادامه بحث جلسه اینده خواهد امد.

1. مصباح الاصول ج 2 ص 435 [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث فی الاصول ج 4 ص 3 [↑](#footnote-ref-2)